

شماره سی و هشتم

مرداد ۱۴۰۱



فکر زندگی  
ماهی نام

پایان

## فہرست مطالب:

۲	دیوانہ (بخش آخر) ..... صفحہ
۵	ایزدبانوی سحر (بخش سوم) ..... صفحہ
۸	سرزمین جدید ..... صفحہ
۱۰	خویش آگاہی ..... صفحہ
۱۳	بادہنوشی ..... صفحہ
۱۵	درِ طلایی (تجربہ شیدا) ..... صفحہ
۱۷	دھارما ..... صفحہ
۲۱	سُقراط (بخش نخست) ..... صفحہ
۲۴	درسی از مولانا ..... صفحہ



# دیوانه (بخش آخر)



بر زورق روح پاروزنان در رودخانه خدا خود را رها نمودم... دیگر لازم نبود به گذشته و هراس از آینده بیندیشم، چون صدای پادشه خوبان با من بود... سمفونی دل‌انگیز در وجودم موج می‌زد... هرچه بود انتخاب نمودم تا مرکبی برای خواست و مشیت او باشم...

آرزو بی‌معنی بود... و من می‌دانستم این راه آسان نخواهد بود...



نغمه‌های خویش کوچک در اندیشه‌ام می‌رقصیدند، اما دیگر آنان را سرکوب نمی‌کردم، بلکه تنها این رقص فریبنده را نگاه می‌نمودم...

تا چون جریانی از وجودم بیرون رود... امواج رودخانه به سمت سرزمین خشنودان متفاوت با سرزمین ناخشنودان بود... این امواج آرام و دل‌انگیز بود، اما طبیعت اصلی رودخانه خدا را نداشت...



رودخانه خدا دارای دو موج رفت و برگشت است که در مسیر سرزمین ناخشنودان متلاطم بود، اما جریان رودخانه تنها مسیر رفت را با خود داشت، به همین خاطر فهمیدم مردمان سرزمین خشنودان فقط در دریافت عشق خبره هستند... اما آنها چگونه آن را نمی‌توانند بازگردانند...

روش آرزو چگونه است که مانع آن می‌شود؟

این سؤالات کنجکاوای مرا بیشتر نموده بود، به همین خاطر می‌دانستم این سفر تجربیات متفاوتی خواهد داشت...

باز شروع به زمزمه نمودم... اذکار مقدس را یک به یک چون ترانه‌ای برای رودخانه می‌خواندم... صدای دل‌انگیز رودخانه سفید و طلایی خدا، انعکاسی پر عشق و مملو از شغف برایم به ارمغان می‌آورد... و این چهره ساگونا بود که لبخند می‌زد... رقص روح در مدار بودن حیات ازلی در وجودم پایدار بود...

در همین موقع صدایی از دوردستها درونم را شکافت... بوسه‌هایی دلکش که به وصف نمی‌آید...

تلاطمی نرم و چون آغوشی گرم بود. گویی آهویی از ترس‌هایی یافته و

ما هفت نامه



# دیوانه (بخش آخر)



در بارنداز و بیشه‌ای امن پناه گرفته است ...

همه چیز آن صدای سکوت و ار ملکوتی بود ... که تنها می توانستم چند جمله آن را به زبان آورم ...



عشق تنها در هیبت ملکوتی سوگماد است، جای دیگری آن را جستجو نکن ... هیچ کس نمی تواند آن را به تو ایثار کند، چون توان عشق در کلمه خداوند است که در اک به ودیعت نهاده شده ... و ذات و جوهره آن تنها در صوت و نور اوست ... طبیعت این عشق در مخلوقات او هستی دارد، اما مخلوقات او نمی توانند آن را به تو ایثار کنند ...

بنابراین اگر می خواهی سوگماد را ببینی و بشنوی، می بایست چون مرکبی آزاد بدون هیچ نوع قید و بندی خود را در وجود ابدی اش رها سازی ...

رهایی حاصل نمی گردد تا زمانی که او کلمه را با تو سهیم کند ...

و این شایستگی لازم را می طلبد ...

به مخلوقات او نگاه کن. میلیون ها اشعار و تندیس از عشق او سراییده و ساخته اند ...

اما در مقابل کلمه خدا یک ارزن نمی ارزد ...

هر آن کس با کلمه عجین شد، خدا را یافته است ...

کم کم از دوردست ها، کاخ ها و برج های طلایی سرزمین خشنودان آشکار شد ... با فرشتگانی زیبا که در آسمان آن سرزمین در حال رفت و آمد بودند ...

برکت باشد

فستق بزرگ  
ماهی نام  
ماهی



(بخش سوم)

# ایزد بانوی سحر



در بخش قبلی تا به این جا رسیدیم که اوزیریس پس از جهانگشایی و فتوحات بسیار به مصر بازگشت، جایی که برادرش ست آماده دسیسه بر علیه او بود. و اینک ادامه داستان ...

چون اوزیریس به مصر بازگشت در ممفیس جشن های بزرگی به شادمانی بازگشت او برپا کردند. اوزیریس بسیار خشنود و شادمان می گشت که او را سرور کشتزاران سبز و خرم و خداوندگار تاک های پرشکوه و دانه های گندم بنامند.



ست از این فرصت برای به چنگ آوردن تاج و تخت اوزیریس سود جست. او چون برادری مهربان اوزیریس را به مهمانی بزرگی که به افتخارش بر پا کرده بود، فرا خواند. در این مهمانی هفتاد و دو تن از سرداران سپاه که همه سرسپرده و همدست او بودند، حضور داشتند.

ست پنهانی اندازه بر و بالای اوزیریس را گرفته بود و دستور داده بود صندوق چوبین بزرگ و گرانبهایی که کنده کاری های زیبا و شگفت انگیزی داشت، به آن اندازه ساخته بودند. در اثنای جشن و سرور دستور داد این صندوق را به تالاری که مهمانان در آن نشسته بودند، بیاورند. همه در برابر زیبایی شگفت انگیز آن صندوق بانگ حیرت بر آوردند.

چون چنین می نمود که همه مهمانان آرزوی داشتن آن شاهکار نجاری را دارند، ست قاه قاه خندید و به شوخی گفت که حاضر است آن را به هر یک از مهمانان که صندوق قالب تنش باشد، ببخشد. مهمانان بی درنگ یکی پس از دیگری در آن صندوق دراز کشیدند، لیکن قد و بالای هیچیک صندوق را پر نکرد و همیشه مقداری از فضای صندوق خالی ماند.



سرانجام اوزیریس نیز در آن خوابید و توطئه گران که منتظر این فرصت بودند، در دم صندوق را در میان گرفتند و در آن را انداختند و آن را سخت میخکوبی کردند و در گوشه هایش سرب ریختند تا کاملاً بسته شود و چون این کار را به انجام رسانیدند، صندوق را برداشتند و تاب دادند و به میان رود نیلش انداختند. جریان آب صندوق را در ربود و آن را به دریا برد.

خبر این جنایت نه تنها مردمان، بلکه خدایان را نیز به ترس و هراس افکند. خدایانی که یاران وفادار اوزیریس بودند شتابان خود را در قالب

فست زیزد اکبات  
با هم نامند



(بخش سوم)

# ایزد بانوی سحر



جانوران پنهان کردند تا از خشم و کین سث برهند، زیرا می دانستند که هر گاه سث بر آنان دست بیابد به همان سر نوشتی گرفتارشان می کند که با برادر خود کرده بود.



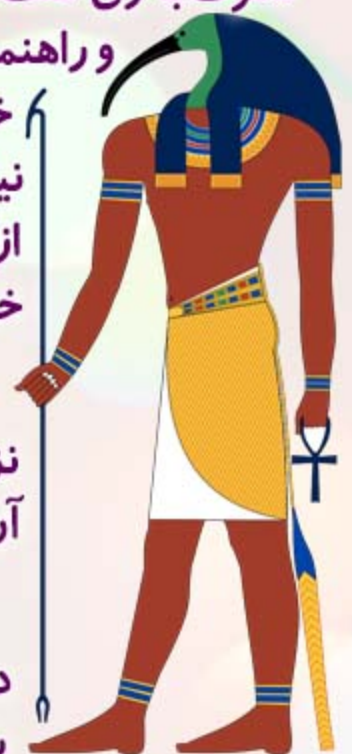
ایزیس با دلی دردمند فراز آمد. جامه بر تن درید و گیسوانش را به نشان سوگواری برید و به جستجوی صندوق، آواره دشت و دمن و رود و دریا شد. نگران و هراسان به هر سو می دوید و سراغ گم کرده خود را از هر کس که پیشش آمد، می گرفت.

ایزیس مدتی دراز بی آنکه دمی بیاساید به تکاپو و جستجو پرداخت. او گریان و نالان گرد جهان می گشت و بر آن بود که تا گم کرده خود را پیدا نکند آرام و قرار نگیرد.

سث، بدخواه و آدمکش پس از انجام دادن جنایت خود از روی دوراندیشی ایزیس را در یکی از اتاق های کاخ شاهی زندانی کرد تا نتواند کالبد بی جان اوزیریس را که او و همدستانش در نیل انداخته بودند، بازیابد. لیکن ایزیس از زندان گریخت و به تحوت، خدای بزرگ و «شاهزاده راستی»، بر خورد.

تحوت به وی گفت: «ای ایزیس! ای مادینه خدا! مترس. دلیر باش و به من اعتماد کن تا به یاری و راهنمایات برخیزم. تو باید خود را پنهان کنی و به انتظار کودکی که به دنیا خواهی آورد، بنشینی. تو پسری به دنیا خواهی آورد که جوانی زیبا و نیرومند خواهد گشت و جای پدر خویش را خواهد گرفت و تاج و تختش را از چنگ غاصب آنها بیرون خواهد کشید و خود بر تخت پادشاهی تکیه خواهد زد و شاه دو افسر و نیرومندترین شاه روی زمین خواهد گشت.»

لیکن ایزیس در آن هنگام هیچ به کودک خود حوروس، که هنوز نزاده بود، نمی اندیشید و تنها در اندیشه پیدا کردن کالبد شوهر خود بود تا آن را کفن بپوشاند و درگور نهد.



ایزیس با یاری و راهنمایی تحوت از خانه سث گریخت. هفت کژدم در کنار او راه می رفتند تا هر گاه کسی آهنگ آزارش بکند و یا به وی نزدیک شود، آماج نیش جانگزای

فصل نهم  
پادشاه



(بخش سوم)

# ایزد بانوی سحر



خویش سازند.



دو کژدم در پیش راه می‌رفتند و او را زیر نظر داشتند، دو کژدم دیگری در دست راست و دیگری در دست چپ او راه می‌رفتند تا از دو طرف پاسداری و نگهبانیش کنند، سه کژدم که عقبدار بودند، به اندک فاصله‌ای از او در پشت سرش راه می‌پیمودند. برای هر یک از آنان

وظیفه‌ای خاص تعیین شده بود. فرمان داشتند که

وظایف خود را به دقت انجام دهند. به آنان فرمان داده شده بود

که با کسی حرف نزنند و برای دیدن راه همواره چشم به پایین بدوزند، زیرا ماران و افعیان همه فرمانبران سث بودند.



فست روزگار است  
ما هم نامم  
ما



# سرنوشت جدید



استادان اک همیشه روش‌های خاصی را برای کمک به بشریت داشته‌اند. گفته می‌شود که کشف آمریکا فواید زیادی برای اسپانیا در بر داشت، ولی این حقیقت ندارد، زیرا در اثر این کشف، گیاهان و داروهای گیاهی بسیار، اروپا و سایر ملت‌های جهان حیاتی دوباره به دست آورد. طلایی که در اثر کشف آمریکا به خزانه پادشاه اسپانیا سرازیر شد، در مقایسه با غذاهایی که باعث سلامتی و سعادت انسان‌ها می‌شد،



بسیار ناچیز بود، ولی در آن زمان به غیر از افراد معدودی که تاجر بودند، کسی درباره اثرات این گیاهان چیزی نمی‌دانست.

سری فوبی کوانتزیکی از اساتید اک است که عمر درازی را برای زندگی خود در این جهان برگزیده است و کالبد فیزیکی‌اش را تا کنون حفظ

کرده است. فوبی کوانتز در قرن ششم قبل از میلاد در زمان بودا به استادی رسید. او کالبد فیزیکی خود را نامیرا ساخت و هم اکنون به خدمت خود به اک در این کالبد ادامه می‌دهد. او راهنمای معنوی کریستف کلمپ بوده است. این فوبی کوانتز بود که در کریستف کلمپ این فکر را ایجاد کرد که به آمریکا سفر کند و درها را به سوی ذخیره‌ای از میوه‌ها، غلات، حبوبات و بخصوص پروتئین باز کند.

در اواخر قرن پانزدهم بود که فوبی کوانتز در سفرهای خود به اروپا، وضعیت وخیم سلامتی اروپاییان را دیده بود. حال اسفباری بود، آنها بعد از اتمام کارهای خود در روز، دیگر رمقی برای مراقبه یا تفکر یا لحظاتی آرام که برای روح لازم است را نداشتند.



او از وضعیت غذایی نامناسب مردم قاره اروپا متأثر شد، زیرا آنها از نظر پروتئین بسیار فقیر بودند و نیاز داشتند که مقادیر زیادی از مواد غذایی برای رفع نیازهایشان به آنجا سرازیر شود.

فوبی کوانتز می‌دانست که اروپاییان امیدی به دورزدن اقیانوس اطلس برای فراهم کردن مواد غذایی ندارند و در نتیجه او دریافت که

بانیان  
بانیان





# سرزمین جدید



به غیر از گشودن دروازه آمریکا، راه حلی وجود ندارد تا از این سرزمین ذرت، سیب زمینی، گوجه فرنگی و... برای اروپاییان آورده شود تا گرسنگی و فقر پروتئین در اروپاییان برطرف گردد و انرژی کافی را به دست آورند. به علت این فقر غذایی، طول عمر انسان‌ها در قرن پانزدهم به سختی تا ۳۵ سال می‌رسید.

بنابراین سری فوبی کوانتز، کریستف کلمپ را به سمت آمریکا هدایت کرد. آنگاه اروپاییان توانستند در آمریکا مواد مغذی پُرارزش و ذخایر پربراری از غذاهای حیات بخش را پیدا کنند و به این ترتیب فوبی کوانتز بنای قدیم را احیا کرد.



گیاهان و نباتات آمریکا به تمام دنیا رسید تا فقر غذایی از بین رفت و جمعیت

زمین مستحکم شد. این مواد غذایی انرژی کافی و لازم را برای تغییر تاریخ و شروع انقلاب صنعتی به انسان داد و همچنین جامعه بشری توانست با عده کم کشاورزان نسبت به کل جمعیت، برای جوامع اروپایی غذایی کامل تهیه کند.



فوبی کوانتز به علت توجه و علاقه به بشریت، طرح خود را به کریستف کلمپ ارائه کرد که از یک نظر شبیه طرحی است که جرج واشنگتن در سال ۱۷۷۸ در دره فورگ به اجرا در آورد. به این ترتیب کلمپ، تصمیم گرفت در مسیر تازه تجاری به سمت غرب، راهی جدید باز کند. کشف نیم کره

غربی توسط کلمپ با گیاهان طلایی و محصولات نباتی، چهره جهان را تغییر داد، اگر چه در آن زمان هیچ کسی اهمیت این موضوع را درک نمی‌کرد.

با این حال کریستف کلمپ از چهره‌های بحث‌برانگیز تاریخ است. برخی (از جمله اکثر سرخ‌پوستان آمریکا) او را مسئول مستقیم یا غیرمستقیم کشتار ده‌ها میلیون نفر از مردم بومی و عامل استثمار آمریکا از سوی اروپا می‌دانند؛ در حالیکه دیگران وی را به خاطر نقش مؤثری که در گسترش فرهنگ و تمدن غرب ایفا کرد، می‌ستایند.

برکت با...  
ماست



# خویش را بشناس



کسانی که قدرتِ اک در آنان حلول می‌کند و واصل می‌شوند، به معنای واقعی خویش قبلی رفته است و خویش جدیدی در او شکل گرفته است و این آغاز خودشناسی است (سری وه‌کا).

تعریف آگاهی، در واقع عبارت از نوع خاصی از هوشیاری در انسان است که مستقل از فعالیت ذهنی می‌باشد. اهمیت آگاهی برای بشر هرگز به تمامی درک نشده است، زیرا فهم، گاهی در بستر فعالیت‌های معنوی میسر است.



انسان عموماً تصور می‌کند که خودش را می‌شناسد و به عبارت دیگر، هر لحظه که اراده کند از خودش آگاه است. غافل از اینکه در خودشناسی حقیقی، فرد از خودش خارج می‌گردد و برای اولین بار، آغاز به معرفت حقیقی خود و اعمالش می‌نماید. برای رسیدن به خودشناسی به تعبیری باید کسب آگاهی نمود. انسان نمی‌تواند همیشه نسبت به خودش آگاهی داشته باشد. توهم آگاهی نسبت به خودش، توسط حافظه و فرآیندهای فکری خلق می‌شود و مقارن با آن، او چهار نوع وضعیت آگاهی را در طبقه فیزیکی شناسایی می‌کند:

– خواب؛

– بیداری؛

– خویش آگاهی (خودشناسی)؛

– آگاهی حقیقی (اِشراق).



انسان‌ها در زندگی روزمره غرق شده‌اند و فرد اطلاع اندکی نسبت به آگاهی حقیقی دارد، هر چند معتقد است که خویش را می‌شناسد. این ادعا را می‌توان از زبان هر انسانی که چند دهه از زندگی زمینی‌اش گذشته است، شنید. اما این خودشناسی، فقط در مقاطعی خاص، چشمک زده و محو می‌شود و چه بسا فرد اصلاً آن را تشخیص ندهد، زیرا به هیچ وجه نمی‌داند که خودشناسی، شامل چه مقولاتی است.

با تمرینات معنوی اک، ممارست و پشتکار، شیدا بر آگاهی تسلط می‌یابد و در حقیقت از خودش آگاه می‌گردد. او پدیده‌ها و تجلیاتِ مخربی را



# خویش را بشناس



در خودش کشف می کند و هرچه می گذرد، مسائل دیگری بر او مکشوف می شود و به تدریج راه مهار کردن آنها را می یابد. او زمانی که به طبقه پنجم (طبقه روح) رسید، از غلاف های جهان های پایین رهامی گردد و خودشناسی را تجربه می کند و بر آنها اشراف می یابد.

هویت، عنصر فوق العاده عجیبی است که انسان بیش از نیمی از عمرش را صرف آن می کند. او با همه چیز تعیین هویت می کند؛ با آنچه می گوید، هر آنچه احساس می کند، هر آنچه به آن اعتقاد دارد، چیزهایی که به آنها اعتقاد ندارد، آنچه آرزو می کند، آنچه آرزویش را ندارد و کلاً با جاذبه ها و دافعه های درون و بیرون، این هویت را ترسیم می کند.

بشر با قرار گرفتن در قالبی که آن را هویت خود می داند، قادر به احراز دیدگاه بی طرفانه نسبت به موضوعاتی که این هویت را برایش تعیین می کنند، نمی باشد.

او حتی با کوچکترین چیزی جبهه می گیرد و بدین ترتیب خویشتن را در برابر واکنش های محیطی و جبری اش نفوذپذیر می نماید. او به دست خود، خویش را آزرده می سازد، درست همانند عوارض چهارگانه دروغ، تفکر، بروز احساسات منفی و پُر حرفی.

بر او محرز می شود که همه اینها تجلیاتی منشعب از هویت هستند و اگر می توانست از شر هویت خلاص شود، از بسیاری عوارض احمقانه و بیهوده نجات می یافت.



تعالیم اک، تعالیمی است که سطح آگاهی ما را بالا می برد. تعریفی که در تعالیم اک نسبت به خوشبختی است، می گوید تا زمانی که ما آگاه تر باشیم، خوشبخت تر و سعادتمندتر هستیم. آگاهی به خودمان که مرحله خودشناسی است و آگاهی به خدا که خداشناسی است، یعنی به حضور خدا در زندگی مان آگاه باشیم.

با شناسنامه



# خویش را بشناس



کسی که در مراحل خودشناسی است و یا به خودشناسی رسیده و خود را در یک و خدمت به یک غرق کرده و همه کار برای یک انجام می‌دهد، یک نیز همه کار برای او انجام می‌دهد.

خودآگاهی بینشی است که بر آگاهی انسانی تسلط کافی دارد و آنها را تحت کنترل خود دارد. خودآگاهی، شناختی از خویش است. وضعیت خودآگاهی، مرحله‌ای از دانایی است که روح طی تجربیات به شناخت خویش نائل می‌گردد. مثال جوینده‌ای که طی سپری کردن راه‌های متعدد، گمشده خویش را می‌یابد. فرد به شناخت خویش حقیقی نائل می‌گردد، وضعیتی از آگاهی گسترده که دارای تثلیث خرد، قدرت و آزادی است.

گسترده‌گی درون به مرحله‌ای از شناخت نائل می‌گردد که فراسوی خوبی‌ها و بدی‌ها است، زیرا که روح، همه را از دیدگاه حکمت الهی می‌نگرد.

در اینجا است که روح، خویش را می‌بیند، تجربه‌ای از دیدن و شناختی که تمامی اندیشه‌ها، عواطف، تأثیرات و منطق و عقل انسانی از عظمت و قدرت آن رنگ می‌بازد، مرحله‌ای از سیر درون و سرزمین ابدی و جاودانه که تنها قانون آن

عشق است. عشقی عظیم و لایتناهی مملو از صوت و نور الهی، سرزمینی فارغ از زمان و مکان، شکل و فرم، ساحتی خروشان از دانایی. کل بینشی که انسان تحت فرمان قدرت و حکمت روح است.

مقوله خویش آگاهی بسیار مفصل است و در چند خط یا یک مقاله نمی‌گنجد، ولی در یک جمله، خودشناسی در یک به معنای خارج شدن از خود غیر واقعی و رسیدن به آگاهی روح یا خویش حقیقی می‌باشد.

برکت باشد

ما هفت نامه  
فصل نهم

# باده نوشی

روزی خداوند یک بطری از شراب آمریت موسوم به شراب خدایان را از شرابخانه الهی آورد و آدم ابوالبشر را فراخواند و گفت: «بیا تا جامی بزنیم». آدم با شوق فراوان آمد. خداوند سر بطری را گشود و دو جام را پر کرد و یکی از آنها را به دست آدم داد.



آدم گفت: «این جام را باید به شادی چه کسی بنوشیم؟».

خدا گفت: «به شادی روح».

سپس جامها بالا رفت و به سلامتی روح نوشیدند. خداوند مجدداً جامها را پر نمود.

آدم گفت: «جام قبلی را به سلامتی من نوشیدیم، دومی را باید به سلامتی شما بنوشیم».

خداوند خندید و گفت: «اولی را هم به سلامتی من نوشیدیم، چون روح از آگاهی من است. ولی چون من عاشق روح هستم و تو هم یک روح برتر هستی، خواستهات را رد نمی‌کنم».

جامها به سلامتی خداوند بالا رفت و خالی شد. خداوند جامها را مجدداً پر نمود. کم کم سر آدم از باده گرم شد و کمی شهامت یافت. پس رو به خدا نمود و از او پرسید: «شما خداوندگار عالم هستید، چرا با من کمترین باده می‌نوشید؟».



خداوند پاسخ داد: «وقتی جواب این سؤال را خواهی یافت که مرا شناخته باشی. به سلامتی آن روز، و جامها دگر بار خالی گشت».

خداوند بار دگر جامها را پر نمود. این جام آخر بود و بطری



خالی شد.

خداوند رو به آدم کرد و گفت: «این بار تو بگو که به شادی که بنوشیم».

آدم گفت: «به سلامتی شیطان!».

خداوند لبخندی زد و گفت: «چرا شیطان?».

آدم گفت: «چون اگر او نبود، من و حوا هنوز در بهشت مشغول خوش گذارانی بودیم و هیچ گاه فرصت این را نمی‌یافتیم که در زمین به کسب تجربه مشغول شویم و فرصت بازگشت به سوی شما را داشته باشیم».

خدا گفت: «پاسخت عالی بود. پس به سلامتی شیطان».

جام‌ها برای آخرین بار خالی شد. آدم بطری خالی را برداشت و روی آن را خواند و با تعجب پرسید: «آیا این آمریت یا همان سوما، شراب خدایان بود که ما نوشیدیم و من دیگر نامیرا هستم و مرگ از تقدیرم پاک شده است؟».

خداوند خندید و گفت: «بله این شراب خدایان بود. در حقیقت آخرین بطری آمریت بود که در شرابخانه مانده بود، ولی راستش را بخواهی باید بگویم که تو در این زندگی زمینی نامیرا نشده‌ای، ولی به عنوان یک روح نامیرا هستی».

آدم پرسید: «چرا؟ مگر در شرابخانه الهی هم شراب قلبی وجود دارد؟».

خداوند قهقهه مستانه‌ای سر داد و گفت: «خیر. این چنین نیست ولی مدت چند هزار سالی از تاریخ مصرف این بطری گذشته بود و اثر قلبی را ندارد. البته هنوز هم شراب خوبی بود ولی کسی را نامیرا نمی‌کند».

همان موقع بود که آدم با لگد حوا از خواب برخاست و همسرش را خشمگین بر بالین خود یافت که فریاد می‌زد: «لنگ ظهر شد. بلند شو مرد، باید به دنبال خوراک برویم. آخر از دست تو دق خواهم کرد».



برکت باشد  
ما هفتام  
فرزاد اکبر



# درِ طلا

تعبیر سبدا



یک شب در یک تجربه درونی، خودم را در حالی دیدم که داشتم از مسیری عبور می کردم که کاملاً گِل ولای بود.



در انتهای مسیر که گِل ولای تمام می شد، مار بسیار بزرگی چنبره زده بود. با دیدن مار سعی کردم بدون این که آن مار متوجه حضور من بشود، از این مسیر عبور کنم و وارد مسیر صاف و بدون گِل ولای شوم. هنگامی که به نزدیکی مار رسیدم، مار متوجه حضور من شد و حالت تهاجمی به خودش گرفت.

تا آمدم که عبور کنم، حمله کرد که من جا خالی دادم و به عقب برگشتم. من چند بار سعی کردم که از آنجا عبور کنم و از سد مار بگذرم ولی موفق نشدم.

به خودم گفتم یا عبور می کنم یا همین جا توسط مار می میرم. دوباره حرکت کردم تا از مار گذر کنم. همین که مار می خواست به من حمله کند، در یک لحظه نفهمیدم از کجا و چطوری سگ معلم کمال، میشکا، پیدایش شد و از پشت گردن مار را در دهانش گرفت و مار هرچه تلاش می کرد خودش را آزاد کند، نمی توانست.

من هم فرصت را غنیمت شمردم و عبور کردم. سپس به راه خود ادامه دادم تا به جایی رسیدم که عده زیادی ایستاده بودند. ناگهان معلم کمال با جدیت گفتند: «فکر کردید زرنگ هستیید. حالا که گوشتون را گرفتم و پرتون کردم بیرون، می فهمید».

شخصی در میان جمع بود که گفت: «معلم پیر شده و بی اعصاب شده است». من هم گفتم: «حرف الکی نزن» که ناگهان معلم کمال من را صدا زد. با تعجب گفتم: «منظورتان من هستم؟»





# درِ طلا

بخت بسیار



معلم گفت: «بله». سپس به سمت ساختمان بسیار بزرگی که یک در طلایی بزرگ هم داشت، رفتم. در باز شد و من وارد شدم. باغ بسیار سرسبز و زیبایی بود. در دوباره بسته شد.

به سمت معلم کمال رفتم که به حالت پراتیاهارا نشسته بودند. وقتی روبه روی معلم کمال ایستادم، پیش خودم گفتم: «غربالگری اک هست، یعنی دوباره راه اشتباه رفتم؟».

دلم می خواست فریاد بزنم و گریه کنم که ناگهان معلم کمال که یک ورقه کاغذ در دست داشت و روی کاغذ ۱۲ از ۲۲ روی آن نقش بسته بود و به من گفتند از ۲۲، عدد ۱۲ را گرفتی و من در کل راضیم از تو، ولی باید تلاشتو بیشتر کنی.

برکت باشد



نفس بزرگ  
راست نام





# دَهَارِمَا



یک جوینده باید بجوید، نه آنکه بنشیند. او باید استقامت بورزد، نه آنکه اصرار به پیشرفت سریع داشته باشد. هیچ فردی هر چقدر هم حکیم و عالم، قادر به گریختن از دام توهم نیست و این توهم چون ترمز مانع عمل است. ولی باید بدانیم جایی که دهارما است، پیروزی حتمی است. دهارما یکی از نخستین سنگ بناهای تعالیم است و اگر نخستین سنگ بنا قوی باشد، آن بنا جاودانی است.

متعالی‌ترین دهارمای هر کسی پیروی شجاعانه از وظیفه شخصی یا دهارمای متعلق به خود اوست و دراک نیز همین گونه است. دهارما اصول رفتاری واصل و پیرواک است که می‌خواهد به شیوه اک و روح مقدس زندگی کند.



دهارما را نمی‌توان ساخت، زیرا در حقیقت دهارما حلول همان انرژی و نیروی حیاتی است که هر روز به ما داده شده است و ما باید به آن آگاه شویم که چگونه وارد زندگی ما می‌شود و به چه صورت عمل می‌کند. زمانی که یک واصل و پیرواک به شیوه ورود روح الهی در زندگی‌اش آشنا شد به آن دهارما می‌گویند و بعد از آن شبدا (واصل اک) بر طبق آن، شیوه و روش زندگی‌اش را تنظیم می‌کند و این شیوه و روش روح مقدس در زندگی هر شخص متفاوت است. بنابراین هر شخص، دهارمای شخصی خودش را دارد. حتی اعضای نزدیک یک خانواده هم دهارمای متفاوتی با هم دارند، زیرا هر شخص دارای ذهنی متفاوت است و هر ذهن هم با ارتعاشات متفاوتی به وجود آمده است.



زمانی که ما خودمان را در مقابل دهارمای روح مقدس قرار میدهیم، اصول رفتاری، اخلاقی، عملکردها و عادت‌های ما کم‌کم تغییر پیدا می‌کند و بر طبق روح مقدس عمل کرده و این عملکرد او تبدیل به دهارما می‌شود.

تنها راه پیدا کردن این دهارمای شخصی انجام تمرینات معنوی در تعالیم اک است که در هیچ یک از دیگر تعالیم، برای یافتن دهارما، این روش را نمی‌توان پیدا کرد. تنها از طریق اک است که می‌توان دهارما را یاد گرفت و اجازه داد دهارمای الهی وارد زندگی ما شود.





# دهارما



زمانی که دهارما و شیوه‌ای که از طریق روح مقدس برای شخص ما تعیین شده وارد زندگی ما شود، ما می‌توانیم به کمک دهارما و از طریق استاد درون، کارمای شخصی خود را کنترل کنیم و از این زندگی زمینی برای رشد آگاهی خود، بهترین بهره را ببریم.

تنها با تمرینات معنوی که شامل مطالعات دیسکورس‌ها و انجام تمام تمرینات موجود در دیسکورس‌ها، شرکت کردن در ست‌سنگ‌ها و کارگاه‌ها، مشاوره گرفتن از یک مهدیس یا واصلین برتر و... است که می‌شود آرام آرام دهارمای خود را در زندگی پیدا کرد و از این طریق است که می‌توان زندگی روزمره را از دهارما تشخیص داد، زیرا همان‌طور که گفته شد دهارما شیوه عملکرد روح مقدس در زندگی ما می‌باشد.



از طریق این اصول دهارما است که پیروان یک و واصلین می‌توانند، تفاوت اخلاقیات (که نمی‌تواند باعث رشد معنوی شود) را از دهارمای شخصی خود تشخیص دهند، زیرا دهارما، اصول رفتاری خود پیرو یک است، نه بر مبنای دروس اخلاقی و اخلاقیاتی که عرف یک جامعه است و نقشی در رشد معنوی شخص ندارد.

در اینجا دهارما، اصول رفتاری و اصول عملکرد یک پیرو را تعیین می‌کند که بر طبق قوانین معنوی، او چگونه می‌تواند در جامعه، در ارتباط با خانواده، شغل و موارد دیگر رفتار کند و با محیط ارتباط بگیرد. یک پیرو یک به همان صورتی که با ارتعاشات یک روبه‌رو می‌شود، خودش را در برابر این ارتعاشات نیز قرار می‌دهد. در حقیقت شبدا خودش را در یک محیط آموزشی و تعلیمی به نام یک قرار می‌دهد.

در حقیقت دهارما نوعی اخلاقیات نیست که پیرو یک از آن الگو بگیرد، بلکه دهارمای هر شخص منحصر به فرد خودش است و بر مبنای فردیت آن شخص است. بنابراین واضح است که سطح دهارما بسیار بالاتر از اخلاقیات است، زیرا در کل تعالیم اخلاقی، همگی سایه‌هایی از دهارما هستند.

فلسفه زندگی  
ما  
دهارما



# دَهَارِ مَآ



این مطلب مهم است که بدانیم، دهارمای زندگی‌های گذشته اشخاص ربطی به دهارمای زندگی فعلی آنان ندارد، زیرا هر شخص در هر زندگی دهارمای متفاوتی دارد که کاملاً با پیوند کارمیک و پیوند آکاشیک او در زندگی‌های گذشته‌اش متفاوت است. دهارما مانند خودِ اک زنده است و در وجود هر شخص بر مبنای زمان و عصری که در آن زندگی می‌کند تعیین می‌شود، زیرا دهارما

دقیقاً کلام زنده خودِ اک است که یاد می‌دهد و در هر عصر و زمان بر طبق اکشار به ما می‌آموزد چگونه در زندگی عمل کنیم، در جامعه رفتار کنیم و با خانواده ارتباط بگیریم. بنابراین زندگی‌های قبل هیچ ارتباطی با دهارمای پیرو اک در این زندگی نخواهد داشت. البته می‌تواند به وصل‌های ما ارتباط داشته باشد ولی نه به تناسخات قبلی.



به طور مثال، یک مهدیس در عصر حاضر، حتماً در زندگی‌های گذشته خود نیز مهدیس بوده است. پس در این زندگی می‌تواند سریع‌تر به وصل پنجم برسد، اما نوع دهارمایش متفاوت است و نمی‌تواند مانند زندگی قبلیش باشد.

دهارما یک نوع ریتم است؛ یک نوع ریتم رفتاری است که از ریتم معنوی ما و ریتم ارتعاشات ما شکل می‌گیرد. ریتم دهارما در زندگی به این صورت عمل می‌کند که دیگر کم کم بر طبق الگوی ذهنی و عادت‌ها رفتار نمی‌کنیم، بلکه طبق آن الگویی که اک در وجود هر شخص می‌کارد رفتار و عملکرد دارد.



اگر ما سه اصل اولیه مهم دهارما را که: تلاش برای استقلال زندگی، رعایت حقوق دیگران و تعیین وقت کافی برای امورات معنوی است را در زندگی به کار ببندیم، می‌توانیم تا حدودی تشخیص دهیم که زندگی ما بر اساس دهارما است. این سه اصل برای شروع تشخیص دهارما خوب است، ولی کافی نیست، زیرا دهارما، اسرار زیادی دارد و در حقیقت عملکرد و واکنش شخص نسبت به روح مقدس است که چیزی فراتر از مسائل اجتماعی و خانوادگی و غیره است.

فصل نهم  
دَهَارِ مَآ



# دهار ما



دهار ما از دو روش عمل می‌کند: هارای و ماهارای. هارای، عملکردی در زندگی ما است و ماهارای، عملکرد مستقیم سوگماد است که سوگماد از استاد درون سطح بالاتری است، زیرا استاد درون فقط وجه تعلیم دهنده خدا است.



اساس دهار ما خوش قلبی است، زیرا تنها کسانی که قلبی ساده دارند و خوش قلب هستند به عوالم برتر صعود می‌کنند. منظور از افراد خوش قلب کسانی هستند که بخشنده هستند. قلب‌های ساده همیشه زودتر با خداوند ارتباط می‌گیرند، زیرا خداوند بسیار ساده است. افراد خوش قلب بسیار قانع هستند، با زندگی راحت هستند، ترس کمتری در زندگی دارند و زندگی را برای خودشان بزرگ نمی‌بینند.

همین خوش قلبی و پیامدهای آن است که باعث می‌شود ورودی‌های دهار ما در زندگی آنان بازتر شود و کمک کند تا ایشان از فیلترهای ذهنی راحت‌تر عبور کنند. همچنین دهار ما به افراد کمک می‌کند که سریع‌تر در مسیر فیض قرار بگیرند، انتخاب‌های درستی داشته باشند و مقاوم باشند. پس دهار ما وجودی قوی‌تری در مقابل امواج زندگی اجتماع و جامعه می‌سازد.

در حقیقت دهار ما مرز بین زندگی معنوی و دنیوی است که با عقل سلیم می‌توان این مرز را تعیین کرد... به طور مثال: افرادی مانند کنفسیوس، مادام کوری و اغلب افراد به نامی و خوبی که به بشریت خدمت کردند، دهارمای خوبی داشتند و می‌توان در مورد عملکردهای آنها در مقابل زندگی و جامعه مطالعه کرد.

دهار ما مثل یک تجربه درونی است و کسی نمی‌تواند آن را آموزش بدهد. دهار ما را فقط یک در وجود افراد می‌گذارد تا عادت، شیوه و روشی را تعیین کند که فرد اینکه چگونه در مقابل زندگی باشد را فرا بگیرد. دهار ما به افراد مسئولیت‌پذیری یاد می‌دهد.

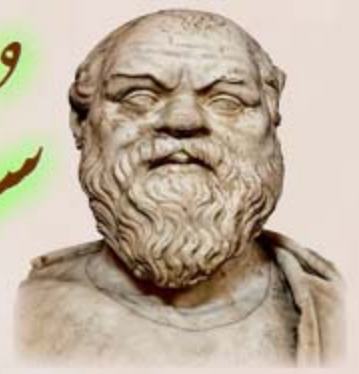
و در پایان جمله‌ای از معلم کمال که در کتاب دهار ما می‌گویند: «شیدا پیر و نیکی یا بدی نیست، بلکه او پیر و بیداری است».

برکت باشد

فصل نهم  
دهار ما



# سقراط (بخش نخست)



این سری مقالات بر اساس مدارک تاریخی عمومی تهیه شده است و منابع آن از کتاب‌های اک نمی‌باشد. این مطلب صرفاً به این خاطر است که ما بدانیم، انسان‌ها این استاد اک را چگونه دیده و توصیف کرده‌اند.

تاریخ فلسفه باختر زمین که تقریباً دوهزار و ششصد سال از عمرش می‌گذرد، فراز و نشیب‌های زیادی را تا کنون طی کرده است، اما وقتی بخواهند این تاریخ را به دو بخش اصلی تقسیم کنند، شامل دو دوره می‌شود:



دوره نخستین: دوران فلسفه پیش از سقراط

دوره دوم: دورانی است که با سقراط آغاز شده و تا امروز ادامه دارد.

سقراط اولین فیلسوف است که از جهان رو برمی‌گرداند و به جستجوی خویش می‌پردازد و بر آن می‌شود که خود را بشناسد و بداند که آدمی چیست و چه تکلیفی در این جهان دارد.

مهم‌ترین مدارکی که درباره سقراط داریم نوشته‌های افلاطون، گزنفون و ارسطو است.

ارسطو: دقت و کنجکاوی فوق‌العاده‌ای در نوشته‌های خود داشت، ولی درباره سقراط اطلاعات قابل توجهی به ما نمی‌دهد، زیرا پانزده سال بعد از مرگ سقراط به دنیا آمده است و بنابراین در محضر سقراط نبوده و اطلاعات او در مورد سقراط مبتنی بر شنیده‌های اوست.

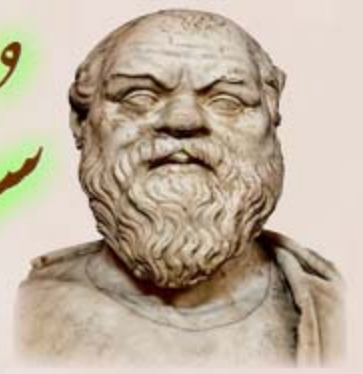
گزنفون: او در جوانی مدتی را جزو شاگردان و هواخواهان سقراط بوده و در زمان پیری سه رساله با نام‌های خاطرات سقراط، آپولوژی و مهمانی درباره سقراط نوشته است، ولی او مردی سپاهی بود، تنها ظواهر را می‌دید و در آثار خود از رفتار و گفتار و عقاید سقراط درباره مسائل زندگی روزانه گفته است.



فلسفه زندگی اک  
باشم نام



# سقراط (بخش نخست)



نه درباره فلسفه و دریافتهای سقراط.

افلاطون: تقریباً نه سال در مصاحبت سقراط به سر برده و در بیشتر نوشته‌هایش فلسفه خود را از زبان سقراط بیان کرده است. افلاطون فیلسوف بوده است، بنابراین او مطالبی را هم که هرگز از فکر سقراط نگذشته بود، به نحوی از زبان سقراط بیان می‌کند که گویی زاده اندیشه سقراط است. به همین دلیل آثار افلاطون ما را درباره سقراط سردرگم می‌کند و شناخت درستی از سقراط واقعی به ما نمی‌دهد.

پس بی دلیل نیست که تا امروز هیچ پژوهشگری نتوانسته است که از کوشش خود در جستجوی سقراط که خود عمری طولانی و پر برکت در جستجوی حقیقت به سر برده است، نتیجه قطعی به دست آورد.

زندگی سقراط (۳۹۹ - ۴۶۹ پ.م)

پدر سقراط سنگتراش و مادرش ماما (قابله) بود. پس او زندگی اشرافی نداشت و یک شهروند عادی در آتن بود و زندگی را با قناعت می‌گذراند و با دارایی مختصری که از پدرش به ارث برده بود و به کمک معاشی که دولت از محل درآمد تأثیر و مانند آن به هر آتنی می‌پرداخت، از نظر مالی بی‌نیاز بود.

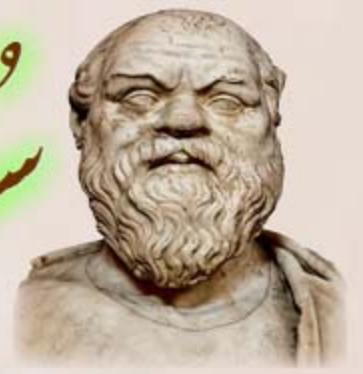
او در جنگ‌های دلیون و آمفی‌پلیس در دوران سربازی خود، به عنوان سرباز سنگین اسلحه شرکت کرد و برای آنکه تکلیف سیاسی خود را که هیچ آتنی راه‌گریزی از آن را نداشت، انجام دهد در سال (۴۰۶ ق.م) ریاست شورای دولتی را به عهده گرفت و در برابر توده مردم خشمگین که خواستار اعدام سرداران جنگ بودند (سرانجام هم به خواست خود رسیدند)، به جانبداری از حق برخاست، ولی هیچ وقت نخواست که مقام سیاسی یا لشکری به دست آورد.

همسر او که کسانتپ نام داشت، در زندگی او نقش زیادی نداشت. بر مبنای توصیفات که از چهره سقراط شده است، ما کاملاً می‌توانیم چهره او را در نظر مجسم کنیم. سقراط زشت‌رو بود، چشمان برآمده و بینی فرورفته و کوفته ای، لب‌های کلفت و شکم فربه داشت، با قدی کوتاه و اندام در هم فشرده. همچنین می‌دانیم که او تندرست بود و سرما را به آسانی تحمل می‌کرد.

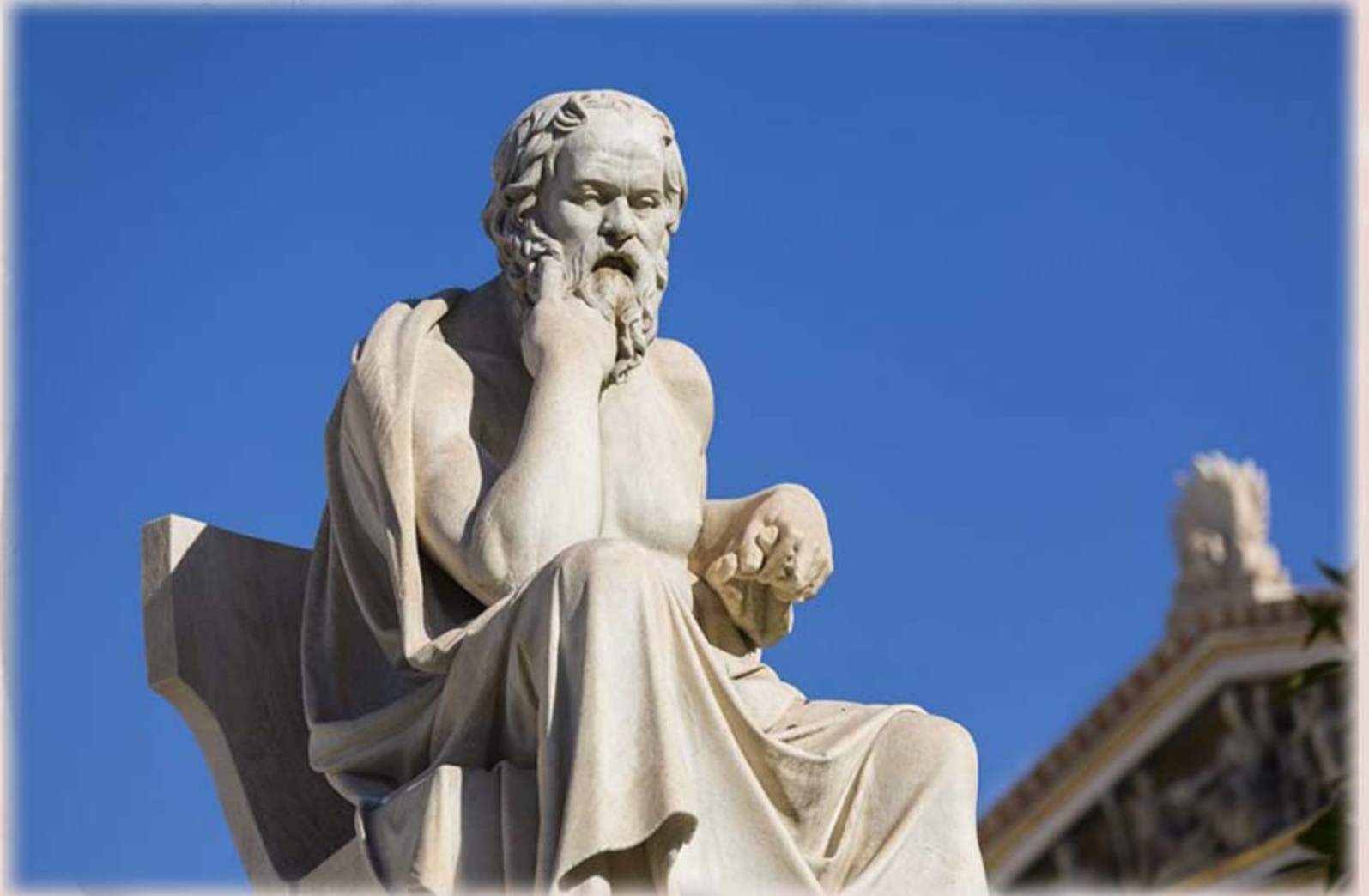
فلسفه بر زندگی است  
باشنامه



# سقراط (بخش نخست)



تصویری که از سقراط می‌شناسیم، مربوط به دوران سالمندی او می‌باشد و تاریخ از دوران جوانی او اطلاعاتی در دست ندارد و همین قدر می‌دانیم که در شهر آتن که بعد از جنگ با ایران نیرومند و ثروتمند و در نهایت آبادانی بود، بزرگ شده است. تقریباً چهل ساله بود که جنگ هولناک پلوپونز آغاز شد (۴۳۱ ق.م) و از آن زمان بود که سقراط چهره‌ای معروف شد.



سقراط تباهی آتن و بلایی را که بر آن فرود آمد را به چشم دید. در ۷۰ سالگی حکومت دموکرات تهمت بی‌دینی به او زد و او را به دادگاه بردند و در سال ۳۹۹ سقراط با حکم دادگاه و با نوشیدن جام شوکران (زهر) دست از زندگی شست.

اوامه دار...

فلسفه زندگی  
با شمس  
با شمس



# درس از مولانا



گویند که معلمی از بینوایی در فصل زمستان درآه کتان یکتا پوشیده بود. مگر خرسی را سیل از کوهستان در بروده بود، می گذرانید و سرش در آب پنهان.

کودکان پشتش را دیدند و گفتند استاد، این که پوستینی در جوی افتاده است و تورا سرماست، آن را بگیر. استاد از غایت احتیاج و سرما در جست که پوستین را بگیرد. خرس تیز چنگال در روی زد. استاد در آب گرفتار خرس شد. کودکان بانگ می داشتند که «ای استاد، یا پوستین را بیاور و اگر نهی توانی رها کن، توبیا».

گفت: «من پوستین را رها می کنم، پوستین مرا رها نهی کند. چه چاره کنم؟».

شوق حق تورا کی گذارد؟

این جای شکر است که به دست خویشتن نیستیم، به دست حقییم.

فراز از کتب  
ماهی نام  
ماهی

صفحه ۲۴





# درس از مولانا



هم چنان که طفل در کوچکی جز شیر و مادر را نمی داند. حق تعالی  
اورا هیچ آن جا رها کرد؟

پیشتر آوردش به نان خوردن و  
بازی کردن و هم چنانش از آن جا  
کشانید تا به مقام عقل رسانید  
و هم چنین در این حالت - که  
این طفلی است  
به نسبت به آن عالم



و این پستانی دیگر است - نگذارد و تورا به آن جا برساند که دانی  
که این طفلی بود و چیزی نبود.

بہ گن فتنہ از کتابت  
فینہ ما فینہ

فہرذراکت  
ماہنامہ  
ہما

صفحہ ۲۵

## برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : [www.Bani-foundation.com](http://www.Bani-foundation.com) .....

وبسایت کی اونکار : [www.Ki-onkar.com](http://www.Ki-onkar.com) .....

روابط عمومی : [T.me/Bani\\_Pr](https://t.me/Bani_Pr) .....

ایمیل روابط عمومی : [Banifoundation.pr@gmail.com](mailto:Banifoundation.pr@gmail.com) .....

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation> .....

برکت باشد

